روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه • ۳۰ دی ۱۳۹۶ • ۲ جمادی‌الاول ۱۴۳۹ • ۲۰ ژانویه ۲۰۱۸ • سال پانزدهم • شماره ۳۰۶۵ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۵ • اذان مغرب ۱۷:۳۹ • اذان صبح‌فردا ۵:۴۴ • طلوع آفتاب ۷:۱۱

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

حرف درشت

دوره انتلک‌چوال‌ها ودوره اینفلوئنسرها

پوریا عالمی

● یک دوره مسیر جامعه را اهل فکر مشخص می‌کردند، الان اهل لایک؛ یعنی قدیم هر کی کتاب و مقاله بیشتر داشت، حرف‌هاش مهم بود، الان هر کی بیشتر لایک و کامنت داشته باشد.

قدیم یک هنرمند کلی مطالعه و چندسال روی اثرش کار می‌کرد، الان نهایتا مطالعه بازار و مارکت دارند و روی مخاطب کار می‌کنند.

قدیم هنر جامعه را تعالی می‌داد، الان هنر بوی باقالی می‌دهد.

قدیم هر صدهزار نفر یک انتلک‌چوال بود، الان هر اینفلوئنسر خودش صدهزار نفر دارد.

قدیم چهارتا نظریه‌پرداز بود. الان ماشاءالله همه خودپرداز هستند و هرجا لازم باشد نظریه صادر می‌کنند.

قدیم معلوم بود کی به کجا وصل است یا از کجا می‌خورد یا آبشخور فکری‌اش کجاست، الان فقط می‌خورند.

قدیم مردم کتاب مطالعه می‌کردند، بعد جای کتاب، مطالعه منوی رستوران باب شد. الان مطالعه اینستاگرام و تلگرام جای همه را گرفته.

قدیم مردم از تلویزیون نقل می‌کردند و همین باعث دردسر جامعه بود که پیشرفت نکند. الان جای تلویزیون، مردم فقط از تلگرام نقل‌قول می‌کنند؛ یعنی طوری می‌گویند «تلگرام نوشته بود...» که آدم فکر می‌کند کی‌یر کگور یا نیچه این مبحث را باز کرده‌اند.

قدیم مردم هم را ناز می‌کردند، الان لایک می‌کنند.

قدیم سر صحبت را باز می‌کردند، الان سر کامنت را باز می‌کنند.

قدیم تا اشارات نظر نامه‌رسان من و تو بود، آنچه میان ما بود فاش کسی نمی‌شد، الان نهایتا دایرکت به هم می‌دهند.

قدیم دست تقدیر دو نفر را سر راه همدیگر یا همسایه یا هم‌مسیر همدیگر قرار می‌داد و آن دو از هم خوششان می‌آمد، الان جای دست تقدیر، اکسپلور اینستاگرام چشم ما را به جمال ما روشن می‌کند و می‌گوید بیا با این رفیق شو.

قدیم هر که بامش بیش، برفش بیشتر بود، الان هرکی لایکش بیش، پول آگهیش هم بیشتر است.

قدیم روشنفکرها فکر می‌کردند جامعه وجود خارجی ندارد و فقط اینها عقلشان می‌رسد، (واقعا هم همین‌طوری بود!) الان اینفلوئنسرها فکر می‌کنند روشنفکرها نسلشان منقرض شده و دیگر عقل همه به یک اندازه می‌رسد.

پیشنهاد

چشم‌انداز ایران و پیشنهاد بازنگری رویه‌ها

● ضرورت بازنگری بنیادین در رویه‌ها عنوان روی جلد دوماهنامه سیاسی- راهبردی چشم‌انداز ایران است. شماره ۱۰۷ این نشریه تحلیلی - سیاسی با مطالبی متنوع منتشر شده است. لطف‌الله میثمی، سردبیر و مدیرمسئول آن، در مقاله‌ای به اعتراضات سراسری در ایران پرداخته و برای حل این اعتراضات با اشاره به چند مورد کوچک و بزرگ که در این مدت سبب اختلافات شده، پیشنهاد ضرورت بازنگری بنیادین در رویه‌ها را مطرح کرده است. گزارشی از مراسم تشییع پیکر زنده‌یاد حسین شاه‌حسینی، از بنیان‌گذاران نهضت ملی و کسی که ۷۰ سال مبارزه و زندان و کوچ هم‌رزمان و ناملایمتی که بر وطن رفت را تاب آورد، گزارشی از تشییع طاهر احمدزاده (مبارزی بدون بازنشستگی) و مطالبی در یادبود علی‌اکبر معینی‌فر (سیاست‌مدار صادق و صریح) نیز از دیگر مطالب این شماره است. گفت‌وگویی از زنده‌یاد هدی صابر با سیدمحمود حسینی درباره طرح پژوهش موقعیت نهادهای خدمت‌رسان در عرصه حمایتی انجام داده که در این شماره منتشر شد. از مصطفی ایزدی نیز مقاله‌ای درباره نگاه آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی به آیت‌الله‌العظمی منتظری نگاشته شده است.

انتشار مطالبی درباره نظریه «سرانجام دو رویه متضاد» از سوی افراد مختلف ادامه دارد. در این مطالب که مهدی غنی، کیوان صمیم و محمد کیانوش‌راد درباره‌اش نوشته‌اند، به این سؤال پرداخته شده است که آیا در ایران دو گرایش در برابر هم قرار دارند؟ یک گرایش علاقه‌مند به رأی و نظر مردم و دیگری که درصدد کنترل اراده و تصمیم مردم است. فرشاد مؤمنی درباره برخورد با سپنتا نیکنام و «خلأهای معرفتی بزرگ و خطاهای راهبردی دهشتناک» نوشته است. مجید تولایی درباره گشایش؛ دریچه گفت‌وگو و درآمدی بر گذار از جدل‌های ستیزنده به گفت‌وگوی همدلانه و مصطفی تاجزاده درباره اشغال سفارت و ویتنام‌شدن ایران نوشته‌اند.

شماره دی و بهمن ۹۶ چشم‌انداز ایران در ۱۲۶ صفحه با قیمت ۱۰ هزار تومان منتشر شده است.

یادداشت

ضرورت نقد هم‌زمان روحانی و احمدی‌نژاد

علی‌اصغر سیدآبادی

چند شب پیش خیلی اتفاقی مناظره‌ای سیاسی را در تلویزیون دیدم با حضور مدیر یکی از روزنامه‌های اصلاح‌طلب و یکی از مدیران رسانه‌ای اصولگرا. موضوع مناظره برجام بود و طبیعی است که پای محمود احمدی‌نژاد هم وسط کشیده شود؛ اما همین که نام احمدی‌نژاد وسط می‌آمد، مجری و طرف اصولگرا طاقت از کف می‌دادند و می‌دویدند وسط حرف‌های طرفشان و می‌خواستند از گذشته حرف نزنند.

حرف‌نزدن از گذشته موضوعی است که مدام از سوی بخش‌هایی از حاکمیت تکرار می‌شود. به نظر این بخش که آن منتقد و مجری نمایندگی آن را می‌کنند، نقد دولت و دوره روحانی ضروری و نقد احمدی‌نژاد و دولت و دوره‌اش غیرضروری است. به گمان آنها مشکلات امروز ایران، مشکلات همین امروز هستند و هیچ ریشه‌ای در گذشته ندارند؛ اما آیا می‌شود برای توصیف مشکلات امروز از گذشته حرف نزد؟

اغلب کسانی که با چنین استدلالی از حرف‌زدن درباره دولت احمدی‌نژاد پرهیز می‌دهند، به نوعی از مسئولیت فرار می‌کنند و رفتاری غیراخلاقی و غیرکارشناسانه مرتکب می‌شوند.

متأسفانه کارشناسان و متخصصان نیز مرعوب چنین فضایی هستند و تحلیل و ارزیابی همه‌جانبه و کاملی از آن دوره نیست.

اگر این ارزیابی انجام شده بود، برخی از گروه‌های مرجع مانند برخی روحانیون، در تبلیغ چهره‌های سیاسی مدنظرشان مسئولانه‌تر عمل می‌کردند و هزینه‌های انتخاب اشتباهشان را از سرمایه اجتماعی دین نمی‌پرداختند. برای اینکه این بزرگواران بدانند با خودشان و با کشور چه کرده‌اند، کافی است جایگاه‌های گروه‌های مرجع در موج سوم (سال ۸۲) و موج چهارم (سال۹۴) پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان را مقایسه کنند.

چگونه می‌توانیم گذشته را نادیده بگیریم، وقتی می‌دانیم مثلا ریشه بخشی از مشکلات وضعیت دانشگاه‌ها در همان گذشته است؟ متأسفانه در برخی از حوزه‌ها ریشه مشکلات آینده نیز در همان گذشته است.

موج بازنشسته‌کردن اجباری استادان معتبر دانشگاه‌ها از یک‌سو و جذب کم‌سوادان همسو در قالب بورسیه‌ها مشکلی در گذشته نیست، مشکل آینده نظام علمی کشور است. یکی از دلایل افول علم در ایران همین‌جاست. نشانه می‌خواهید: بازار گرم تقلب و پایانه‌نامه‌فروشی و فراوانی استادان کم‌دانش در دانشگاه‌ها!

ریشه بخشی از نارضایتی‌های مردمی که این‌روزها اعتراض کرده‌اند، در رفتارهای گذشته و حال صاحب‌منصبان در قوای سه‌گانه است. این اعتراضات بدون پرداختن به آن ریشه‌ها ممکن است برای مدتی کوتاه فرو نشانده شوند؛ اما آتشی زیر خاکستر باقی خواهد ماند.

یکی از اشتباهات بزرگ دولت روحانی، تهیه‌نکردن گزارشی جامع از وضعیت صفر در همه حوزه هنگام تحویل دولت از محمود احمدی‌نژاد بود. این اشتباه در سیاست روزمره باعث شد کسانی به‌جای پاسخ‌گویی درباره خطاهایشان یا دست‌کم نشاندن احمدی‌نژاد بر کرسی ریاست‌جمهوری، امروز طلبکار باشند و در درازمدت ارزیابی درست و دقیقی از وضعیت نداشته باشیم و برخی از رویه‌ها بازتولید شوند.

یکی از تفاوت‌های مهم بدنه اجتماعی اصلاح‌طلبان و اصولگرایان در همین‌جاست. بدنه اجتماعی اصلاح‌طلبان در نقد سیاست‌مردان خط قرمز ندارند. بسیاری از چهره‌های صاحب‌نام اصلاح‌طلبان به محض اشتباه با نقدهای تندوتیز بدنه اجتماعی اصلاح‌طلب روبه‌رو می‌شوند و همین ویژگی باعث شده است بسیاری از سیاست‌مداران اصلاح‌طلب روحیه انتقادپذیری بالاتری نسبت به رقیبان سیاسی خود داشته باشند و نوعی خوداصلاحی در میان اصلاح‌طلبان شکل بگیرد. برعکس رابطه سیاست‌مداران اصولگرا با بدنه اجتماعی‌شان رابطه‌ای یک‌سویه و غیرانتقادی است؛ نوعی مریدپروری از سوی سیاست‌مداران اصولگرا دیده می‌شود. بدنه اجتماعی اصولگرایان نیز کمتر به نقد خودی می‌پردازند و صرفا به تمجید و ستایش آنان و نقد رقیبان مشغول‌اند و فضایی را می‌سازند که در آن هر نوع انتقاد به دشمن نسبت داده شده و فضایی مستعد برای اشتباه‌پروری شکل می‌گیرد.

در آن سال‌ها، برعکس امروز که نقد همه‌جانبه دولت دست‌کم از سوی منتقدان اصولگرا و با هزینه بیت‌المال (به دلیل اینکه اغلب رسانه‌هایشان و ازجمله صداوسیما با بودجه دولتی و عمومی اداره می‌شوند) هزینه‌ای ندارد، نقد دولت پرهزینه بود. نه خودانتقادی میان اصولگرایان وجود داشت و نه منتقد غیراصولگرا در بسیاری از حوزه‌ها ازجمله برجام امکان نقد داشت. نتیجه آن نقدنشدگی را امروز می‌توان در بخش‌های مختلف دید.

امروز نقد دولت آسان‌ترین کار است و از نظر همه ضروری است. هواداران دولت نیز از نقد دولت خودشان ابایی نداشته و خط قرمزی برای نقد دولت ندارند. در چنین وضعیتی کاش اصولگرایان هم آغوش خود را روی انتقاد درون‌گفتمانی بگشایند و هم در گشایش فضای نقد قوای دیگر کمک کنند تا از دل دستگاه‌های دیگر، کسانی سربرنیاورند که سال‌های بعد از همراهی و نقدنکردن امروزشان پشیمان شوند.

کارتون خواب

ثنا حسین‌پور

زیر آسمان شهر

فرنوش شیخی، نه «همسر کاوه رضایی»

در باب حفظ شخصیت حقیقی و حقوقی انسان‌ها

نیلوفر حامدی

موضوع لژیونرشدن فرنوش شیخی در هفته گذشته، یکی از داغ‌ترین خبرها در حوزه ورزش زنان بود. ملی‌پوش سابق والیبال ایران که پس از ازدواج با کاوه رضایی، فوتبالیست سابق آبی‌ها، از تیم ملی خداحافظی کرد و همراه همسرش به بلژیک رفت، با پیشنهاد بازی برای یکی از باشگاه‌های این تیم روبه‌رو شد؛ پیشنهاد ساده‌ای که به‌خاطر مسئله حجاب ورزشکار ایرانی با حرف‌وحدیث‌های زیادی روبه‌رو شد. درحال‌حاضر هم اگرچه همه از نهایی‌شدن این توافق می‌گویند، اما تا به امروز قراردادی بین باشگاه و شیخی امضا نشده است. اما موضوع این گزارش تنها لژیونرشدن شیخی نیست. در همان ابتدای ماجرا که رسانه‌ها از این پیشنهاد می‌نوشتند، همه تیترها از عبارت «همسر کاوه رضایی» خبر می‌داد. رسانه‌های زیادی این خبر را کار کردند و نکته عجیب اینکه بیشتر آنها به‌جای استفاده از نام سوژه اصلی این خبر، ترجیح می‌دادند او را با نام همسرش معرفی کنند. توجیهشان هم این بود که رضایی شخصیت مشهورتری است و این موضوع به دیده‌شدن بیشتر خبر کمک می‌کند و در نهایت به سود خود شیخی است. از طرف دیگر برخی هم توضیح می‌دادند که این پیشنهاد به‌خاطر کاوه اتفاق افتاده است و توجیه این بود که مسئولان باشگاه شارلوا به فرنوش پیشنهاد بازی دادند، اما چون همسر او در تیم فوتبالشان بازی می‌کند، با او آشنا شدند و در تمریناتشان دعوتش کردند. با همین توجیه تصمیم بر این می‌شد که نام فرنوش به‌طورکلی نه‌تنها از تیتر، بلکه از زیر تیترها هم حذف شود تا همسر مشهورش جایش را بگیرد.

وقتی با همین افراد از رسوخ عجیب افکار جنسیت‌زده در ذهن‌های تک‌تکمان صحبت می‌کنیم، حرفمان را غیرمنطقی توصیف می‌کنند و برخی مدعی می‌شوند که شورش را درآورده‌ایم، اما مسئله اینجاست که فرنوش شیخی خودش دارای هویت مستقلی است؛ بازیکن سابق تیم ملی والیبال ایران که در آخرین حضورش همراه با این تیم توانست عنوان بهترین دفاع روی تور را در مسابقات انتخابی قهرمانی جهان کسب کند. بازیکنی که همواره یکی از مؤثرترین مهره‌های تیم ملی بوده است. فارغ از بُعد فنی، فرنوش چهره به قول امروزی‌ها سلبریتی هم محسوب می‌شود. صفحه اینستاگرامش حدود ۱۵۰هزار فالوئر دارد. در دو سال اخیر به برنامه‌های تلویزیونی بسیار زیادی، از جمله خندوانه دعوت شده بود و اینها همه نشان از اوج محبوبیتش داشت. بدون‌شک او به‌عنوان یک ورزشکار زن در کشور ما از شهرت کمتری در مقایسه با همسر فوتبالیست استقلالی‌اش برخوردار است، اما آیا این حقیقت به معنای کتمان‌کردن کلی نام حقیقی و حقوقی اوست؟ در پاسخ به افرادی که از دیده‌شدن بیشتر این خبر و کمک به شیخی دم می‌زنند، می‌گوییم: پس او و دختران زیادی مثل او چه زمانی خودشان باید دیده شوند؟ اگرچه برخی با این توضیحات قانع نمی‌شوند و مدام می‌گویند مگر سر جریان زهرا نعمتی، ورزشکار پارالمپیکی ایران، در درگیری با همسرش و ممنوع‌الخروجی نمی‌گفتید همسر زهرا نعمتی؟ مگر خیلی‌ها به پیمان رجبی، ورزشکار سابق دوومیدانی ایران، نمی‌گویند همسر لیلا رجبی؟ پس ایراد در چیست؟ ایراد در آنجاست که فرنوش شیخی از زمان ازدواج دیگر نام خودش را از دست داده است. نگاهی به رسانه‌ها بیندازید. از اردیبهشت امسال به این‌طرف چند بار خبر او را با نام خودش کار کرده‌ایم؟

زمانی زن در این جامعه جزء مایملک مرد بود. حتی نامش را «متعلقه» می‌گذاشتند. اگرچه الان آن دوران گذشته است. اگرچه زنان ایرانی درحال‌حاضر در بسیاری از شغل‌های تا به دیروز تماما مردانه فعالیت می‌کنند، اگرچه دانشگاه‌های ما مملو از دانشجویان زن است و رشته‌هایی مثل کشتی و وزنه‌برداری و بوکس هم حالا ورزشکار زن دارد. آیا باید قبول کنیم ذهن و فکر ما هنوز هم زن‌ستیز و مردسالار است؟

سلام به فردا

ریشه‌یابی به جای برخورد رمانتیک

نیره توکلی

حادثه تأسف‌آور نفت‌کش سانچی و ازدست‌رفتن جوانان این کشور غم‌انگیز است، اما نباید آن را دراماتیزه و رمانتیزه کرد. نباید آن را به سوز و گداز و شعار تبدیل کرد؛ هم از جانب مسئولان و هم از طرف مردم.

آنچه دولت و مسئولان انجام می‌دهند باید براساس اعتمادسازی برای پیشگیری از بحران و مدیریت بحران باشد و شفافیت در اطلاع‌رسانی. خود شفافیت به اعتمادسازی کمک می‌کند و بسیاری از شایعات بی‌اساس را خنثی می‌کند. مثلا اگر درباره فاجعه پلاسکو از لحاظ ریشه‌یابی و برخورد با عاملان آن اقدامات اساسی صورت گرفته بود، عاملان بروز آن، مجازات شده بودند و در موارد مشابه پیشگیری انجام شده بود، اکنون در مورد حادثه نفت‌کش سانچی در فضای مجازی این‌همه شایعات بی‌اساس و غیرکارشناسانه به راه نمی‌افتاد و طبق معمول، کسانی که نه دلسوز مردم ایران‌اند و نه واقعیت برایشان اهمیتی دارد، فرصت را برای دروغ‌سازی و فداکردن منافع مردم ایران و واقعیت مناسب نمی‌دیدند؛ از متهم‌کردن کشور چین به اینکه دشمن قسم‌خورده ماست و بنابراین، اسرائیل و آمریکا دوستان واقعی ما هستند. یا اینکه در لحظه برخورد اساسا انفجاری در کار نبوده است و تا آنجا پیش بروند که گویا آتش‌سوزی و انفجار عمدی بوده است. ناامیدکردن مردم از ایجاد اعتماد، از پاسخ‌گویی به پرسش‌ها، از پیشگیری و از پیگیری ریشه‌ها و مجازات عاملان و شفافیت در اطلاع‌رسانی، کار را برای ابراز نظرهای غیرمسئولانه و شایعات بی‌اساس هموار کرده است.

در زمان هر فاجعه‌ای برخوردها فقط با سوز و گداز همراه است و فقط احساسات مردم، برای سودجویی‌های سیاسی برانگیخته می‌شود و از طرف دیگر به شعارهای بی‌اساس دامن زده می‌شود. با شعارهای بی‌اساس راه بر عوام‌فریبی از همه طرف باز می‌شود؛ عوام‌فریبی از طرف کشورهای خارجی یا دشمنان شناخته‌شده‌ای که در لباس دوست درمی‌آیند؛ عوام‌فریبی از طرف ترامپ که در فجایع روزانه کشور خود و کشتار مردم، به علت آزادی حمل اسلحه، به‌هیچ‌وجه احساس مسئولیت نمی‌کند. تأسف‌بار این است که برخورد مسئولان ما با شهروندان به گونه‌ای است که گفته‌های امثال ترامپ، حتی غیرمعقول‌ترین حرف‌های او، ممکن است خریدار پیدا کند. یا تحلیل‌هایی که مثلا درباره اقتصاد صورت می‌گیرد، بدون آنکه درباره این صحبت شود که چرا اقتصاد به اینجا رسیده است و ریشه‌های مسئله چیست.

مسکن مهر را در نظر بگیرید و پیمانکاری‌هایی که با استفاده از رانت‌های دولتی و صرفا با هدف سودجویی در آن فعال بوده‌اند. این مشکل فقط مختص مسکن مهر نیست؛ به لوله‌کشی آب در شهرهای مختلف توجه کنید. برای مثال، آب لوله‌کشی شهری مانند سرخ‌رود، حتی با وجود دستگاه‌های تصفیه، پر از ماسه است. می‌گویند پیمانکاران قبلی لوله‌های نامناسبی کار گذاشته‌اند و در نهایت، هیچ‌کس حاضر نیست مسئولیت بپذیرد. چرا باید مردم یک شهر فراموش شوند و آب ناسالم کثیف و پر از گِل به‌عنوان آب لوله‌کشی به آنها داده شود و هیچ‌کس پاسخ‌گوی آنها نباشد؟ سلامت مردم یک شهر مهم است، همان‌طورکه ازدست‌رفتن جان افراد در فجایعی مانند سانحه کشتی مهم است. با فساد باید مبارزه‌ای واقعی صورت گیرد.

تهران را در نظر بگیرید که به شهری پر از خطر تبدیل شده است. آیا سلامت مردم این شهر مهم نیست؟ در کشوری که هر روز مثل گهواره‌ای نامهربان می‌لرزد، چگونه می‌توان به روند برج‌سازی و ساخت‌وسازهای خطرناک ادامه داد و شب با خیال راحت سر بر بالین گذاشت؟ چگونه می‌توان آلودگی ناشی از درجا کارکردن ۲۴ساعته ماشین‌های گازوئیل‌سوز را برای ساختمان‌سازی و برج‌سازی، در کوچه‌پس‌کوچه‌ها و قطع درختان و نابودی باغ‌ها را نادیده گرفت؟ چگونه می‌توان به ترافیک سنگینی که حالت عادی و قاعده شهر تهران شده بی‌اعتنا بود، اما مردم را مطمئن کرد که در مواقع بحران فکر همه‌چیز شده و آسوده باشند؟

طرز برخورد با قضیه نفت‌کش از دیگر تمهیداتی که ما برای مدیریت بحران داریم؛ جدا نیست.

آکادمی

مفیستو، تئاتری در خدمت زندگی

دکتر محمدعلی آرامی
متخصص مغز و اعصاب

تماشای نمایش‌نامه «مفیستو»ی منوشکین که بر اساس رمان کلائوس مان (فرزند توماس مان بزرگ) نوشته شده است* فرصتی کمیاب در این دور و زمانه است. داستانی لایه‌لایه و تودرتو که هم درباره دوران خاص و بسیار حساس آلمان و شکل‌گیری نازیسم است و هم ستایش تئاتر در دلِ بحران‌های اجتماعی. تئاتری که هم پناهگاه مردمان است و هم هنرمندان. وقتی همه راه‌ها به بن‌بست می‌رسد، تئاتر همچنان زنده است، تقدیری نجات‌بخش که هنرمندان و به وسیله آنان انسان‌ها از شکسته‌شدن زیر بار حقایق تلخ رهایی می‌یابند.

جامعه آلمان در حال تکه‌تکه‌شدن است و مردمانش در فقر و بحران اقتصادی غرق شده‌اند. گروه‌های سیاسی مختلف همدیگر را نفی و طرد می‌کنند. فضا برای برآمدن دولتی پوپولیست، ناسیونالیست و نژادپرست مهیاست تا خشم و نفرت‌ها را به قدرتی انتقام‌گیر بدل کند و چقدر این فریب مؤثر خواهد افتاد آن‌گاه که با واژه رؤیایی و دلفریب «سوسیالیسم» مزین شود.

مفیستو فقط ترسیم سال‌های پیش از ظهور و قدرتمندی نازیسم نیست، سوی دیگر این رمان و نمایش‌نامه تلفیق زبان نمادین تئاتر در دل نمایشی است که به تماشایش نشسته‌ایم تا سنگینی طاقت‌فرسای زندگی در آلمان رو به فاجعه را حس کنیم. تماشاگر آشنا با تئاتر، دیالوگ‌های درخشان فراوانی از نمایش‌نامه‌های کلاسیک را خواهد شنید. گویی این تئاتر است که پیروز و جاودانه می‌شود و ملتی که تئاتر را بخشی از زندگی خود کرده، آنچنان که نازی‌ها نیز تحت‌تأثیر جادوی آن به ادامه کار نمایش - و البته با ممیزی سختگیرانه آن- می‌پردازند و از اهمیت زبان نمادین آن برای مردم آگاه هستند. جایی که فرصت فریاد و اعتراض نیست، با داستان و نمایش و روی سکوی تئاتر می‌توان خشم و نارضایتی مهارشده را آزاد کرد. موسیقی در این اجرا ترکیبی مهیج از قطعات کلاسیک با سروده‌های اعتراضی است و می‌توان گفت مفیستو در ستایش تئاتر و موسیقی نیز هست.

مفیستو شما را در حال و هوای دهه دوم و سوم آلمان و اضطراب حاکم بر مردم، جامعه هنری و روشنفکری قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که هیچ دلهره و ترسی در شرایط محرومیت‌های تحقیرآمیز بی‌دلیل نیست. رخدادی فاجعه‌آمیز در راه است که نه‌تنها هیچ اهمیتی به تحلیل‌ها، دلشوره‌ها و رنج‌های فیلسوف و هنرمند نمی‌دهد، بلکه او را به خلوت افسرده‌ناکش عقب می‌راند.

با این همه تلخی حاکم بر صحنه و شخصیت‌های خسته از با خویش جنگیدن، مفیستو پیروزی را از آنِ فاشیست‌ها نمی‌داند. نویسنده هم سازش و تسلیم برخی کمونیست‌ها را نشان می‌دهد و هم ناهم‌آوایی با نازی‌ها را از سوی برخی از مردمان طبقه کارگر که با سودای برقراری سوسیالیسم به حزب ناسیونال‌سوسیالیسم پیوسته‌اند. شخصیت‌ها در شرایط دشوار واکنش‌ها و رفتارهای پیش‌بینی‌نشده‌ای نشان می‌دهند. به عنوان مثال «هندریک» که به‌خاطر توهین «لورنس» به استالین بر او می‌شورد و اخراج وی از تئاتر را موجب می‌شود، خود به هنرمندی در خدمت نازی‌ها بدل می‌شود، حال آنکه «لورنس» فقیر در مقابل افسر نازی شجاعانه مدافع اخلاق می‌شود. در نهایت این خاطره‌ای از «اتو» است که هنگام خروج از سالن در ذهن ما می‌ماند: اتو ۹روز تمام با مرگ دست‌وپنجه نرم کرد. روزهای آخر، صورتش آش‌ولاش شده بود. تمام بدنش متورم و استخوان‌هاش خرد شده بود. اتو رو فقط از چشماش شناختم. لحظه قبل از مرگش، با وجود اینکه دهنش پر از خون بود، تونست بریده‌بریده بگه: «وقتی انسان در جایی باشه که من هستم، دیگه اشتباه نمی‌کنه. من حالا به پیروزی شما کاملا اطمینان دارم، مطمئن‌تر از همیشه. ما مبارزه‌ای طولانی در پیش داریم، اما بی‌شک پیروز می‌شیم».

برای همه عوامل اجرائی این تئاتر و دکتر مسعود دلخواه به‌خاطر انتخاب هوشمندانه‌شان خسته نباشید و دست‌مریزاد می‌گوییم.

پی‌نوشت:

* رمان «مفیستو» شانزدهمین رمان کلائوس مان نویسنده برجسته آلمانی و فرزند توماس مان بزرگ است که در سال ۱۹۳۶ هنگامی که در تبعیدگاهش، آمستردام به سر می‌برد، منتشر شد؛ آن‌طور که خودش می‌گفت: «راه بازگشتی نبود، نکبت ما را می‌کشت». همین نکبت نیز موجب شد انتشار این رمان در آلمان- برلین شرقی، هفت سال بعد از مرگش اتفاق بیفتد: یعنی سال ۱۹۵۶. کلائوس مان در ۲۱ می ۱۹۴۹ در شهر کن فرانسه درگذشت.